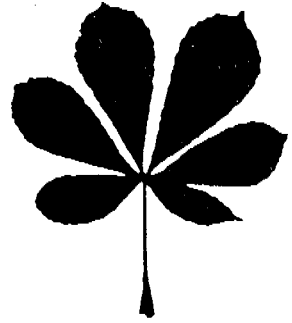


اقدام به تربیت،

بِالْهَامِ از

طبیعت و فطرت



متن سخنرانی جناب آقای حیدری
مدیرکل آموزش و پرورش استان بوشهر
به مناسبت هفته پیوند

قال علی علیه السلام : «إِنَّ لِقُلُوبٍ شَهْوَةً وَ
إِقْبَالَ وَ إِدْبَاراً فَآتَوْهَا مِنْ قَبْلِ شَهْوَتِهَا وَ إِقْبَالِهَا، فَإِنَّ
الْقَلْبَ إِذَا انْكَرَ عَمِلَ.»

با چه پروازی می توان از فراز "عُسر" به
تشیب "یُسْر" رسید؟ و از خستگی "زجر سیاه"
به وارستگی "فجر بگاہ" هجرت کرد؟
میان آب حیاتی و آب می جویی

فراز گنجی و از فاقه در تک و بیوی
تو کوی دوست همی جویی و نمی دانسی
که گسر نظر به حقیقت کنی تو آن گویی
اما انسان خودگم کرده، مسخ شده و از خود
بیگانه برای یافتن راه نجات، کشتی را به جای
نوح گرفته و جسم را به جای روح.

سبو شکن که آبی، نی سبویی
ز خود بگذر که دریایی نه جویی

« همانا دلها میلی دارند و اقبالی و ادباری
(روی گرداندن)، پس دلها را از ناحیه میل و
رغبت آنها به دست آورید. قلب اگر مورد اکراه
و اجبار قرار گیرد، کور می شود.»

نهج البلاغه حکمت ۱۸۴

تویی تو نسخهٔ رمز الهی
ز خود می خواه تو هر آنچه خواهی
سلام بر شما پدران، مادران، معلمان و مرتبان عزیز
و ارجمند

موضوع بحث ما «اقدام به تربیت از راه الهام
از طبیعت و فطرت» است. نهال انسان در کف
ما، و باروری این نهالستان هدف ماست.

سفر کسن از من و مایسی، که مای
گذر کسن از تو و اوئی، که اوئی
این تعریف تربیت، فریادگر این حقیقت
است که :

- ۱- "تربیت کردن" نه، بلکه "تربیت شدن".
- ۲- تربیت "کشف" می شود، نه "کسب"!
- ۳- مربی "فعال" است، نه "منفعل"!
- ۴- مربی "خلاقیت" دارد، نه "تبعیت"!
- ۵- مربی قوانین تربیت را از "طبیعت و فطرت" خویش می آفریند، نه آنکه به "عاریت" بگیرد.

۶- مربی "مطیع مطبوع" است، نه "مطیع متبوع"!(یعنی از طبیعت خود اطاعت می کند نه از فرمانروا)

- ۷- باب تربیت همیشه "مفتوح" است، نه "مسدود". گستره تربیت "زگهواره تا گور" است.
 - ۸- و بالاخره تربیت امری "درونی" است، نه "بیرونی".
- عزیزان من!

در اینجا درد نهفته، و راز نگفته ای هست که عنایت بیشتر شما را می طلبد. از خودمان سؤال کنیم، از وجدان خود پرسیم:

آیا ما به عنوان پدر، مادر، مربی و معلم تاکنون نکوشیده ایم تا تندیس خیالی و الگوی مثالی تربیتی خود را بر شاگردان و فرزندان خود تطبیق و تحمیل کنیم؟

آیا اجازه داده ایم تا کودکان ما یا حتی دوستان و آشنایان ما هویت و شخصیت حقیقی و واقعی خود را - آن گونه که هست - بدون ریا و تظاهر بنمایانند؟

آیا انصافاً ما از ارائه تصویر شفاف و روشن هویت و شخصیت افراد - احتمالاً نازیبا، اما واقعی - خوشمان می آید یا از تصویر ریاکارانه و

زیا - اما غیر واقعی و دروغین؟

"ژان پیازه" می گوید: هرگونه اقدامی که "تفکر کودک" را از مسیر "طبیعی اش" منحرف می سازد، پاسخ کودک را به "تصنع و تظاهر" تبدیل می کند.

ای خسته درون تو نهالی است
کز هستی آن تو را کمالی است
ای سایه نشین هر درختی
بنشین به کنار خویش لختی

"استاد مطهری" بر این باور است که: "معلم باید اندیشیدن را به کودک بیاموزد، نه اندیشه را." لذا القای "اندیشه بدون تحریک انگیزه"، کودک را به اتخاذ یکی از دو موضع زیر ناگزیر می کند:

۱- در صورت شهامت و شجاعت
جسبه گیری می کند، بسا همه القاکندگان می ستیزد، و گستاخ و لجاجت می شود.

۲- در صورت عدم توانایی و شهامت،
متوسل به ریاکاری و تظاهر شده، ظاهراً تسلیم و مطیع می گردد، اما می آموزد که باید منافقانه دارای دو چهره متضاد آشکار و نهان باشد. این روش رفتار در مورد بزرگسالان نیز صدق می کند. ظهور گروه های سرکش و عصیانگر هیبی، پانک، رپ و ... در غرب نمونه ای از برخورد نوع اول نوجوانان و جوانان یعنی عصیان در برابر تمدن تحمیلی غرب و ارزشهای حاکم بر آن است.

دلایل قوی باید و معنوی
نه رگهای گسردن به حجت قوی
تا انگیزه و عطش درونی برای فهم حقیقت
نباشد، القای تحمیلی آن نتیجه معکوس
می دهد.

تغییر می دهند، و او را به گرایشهای دیگر می کشانند.

مولای متقیان علی علیه السلام می فرمایند: «خداوند پیامبران خود را برانگیخت و پیاپی بین مردم فرستاد تا بشر را به ادای پیمان فطرت وادارند، و نعمتهای فراموش شده خدا را یادآوری کنند، و با فعّالیتهای تبلیغی خود نیروهای نهفته و استعدادهای پنهان مردم را برانگیخته، به کار اندازند.» (نهج البلاغه)

عارف رومی، مولوی را نیز در این باب سخنی است نغز و شیرین: «هزار سخن بگویی تا از درون مصدّقی نباشد، سود ندارد، همچنانکه درختی را تا ریشه اش در خاک نباشد، اگر هزار سیل آب بر او ریزی، سود ندارد. آنجا باید ریشه ای باشد، تا آب مدد او شود. و اگر همه عالم را نور گیرد تا در چشم نوری نباشد هرگز نور را نبیند. اکنون اصل آن قابلیت است که در نفس است.»

نقل از "فیه مافیة، صفحه ۲۶"

علی علیه السلام تعبیری عمیق تر و رساتر برای تبیین این موضوع دارند: «الْعَقْلُ عَقْلَانِ : عَقْلٌ مَطْبُوعٌ وَ عَقْلٌ مَسْمُوعٌ وَ لَا يَنْتَفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعِ كَمَا لَا يَنْتَفَعُ نُورُ الشَّمْسِ وَ نُورُ الْعَيْنِ مَمْنُوعٌ.»

(عین الیقین، فیض کاشانی، صفحه ۲۴۳)

"عقل دو نوع است: یکی عقل طبیعی که در سرشت انسان است و دیگری عقل اکتسابی و شنیده شده. وقتی انسان فاقد عقل طبیعی و ذاتی باشد، عقل اکتسابی برای او سودی ندارد، مانند عدم فایده نور آفتاب برای چشم کور."

در حکمت ۳۰۴ مولا پا را فراتر نهاده، می فرمایند: "عبادت را هم نباید بر روح و روان

آب کم جو تشنگی آور به دست تا بجوشد آبت از بالا و پست استاد محمد تقی جعفری فیلسوف و اندیشمند معاصر معتقد است: "وظیفه اساسی تعلیم و تربیت در حیات معقول این است که از راه آگاهی صحیح از وضع روانی انسانهای مورد تعلیم و تربیت، هر حقیقت شایسته ای که برای فراگیری القا می شود، باید به گونه ای باشد که متعلّم یا مرتبّی آن حقیقت را جزو پدیده های ذات خویش احساس کند، و اگر غیر از این باشد و حقایق مطرح شده بیرون ذات او باشد (عاریه ای) تدریجاً آن را سرکوب کرده، مانند لوحه ناخود آگاه و بی اختیاری خواهد بود که هر لحظه یک قلم بیگانه خطّی یا شکلی روی آن بکشد." (نقل از کتاب "حیات معقول")

"امانوئل کانت" می گوید: هرگونه برنامه تربیتی که با طبیعت و ذات کودک همخوانی نداشته باشد، منجر به شکست است."

(نقل از کتاب "تعلیم و تربیت")

"دکارت" نیز معتقد است: "شکی نیست که آنچه طبیعت به ما می آموزد، حقیقتی را در بردارد."

"ژان ژاک روسو" را هم باور این است که: اگر آدمی طبیعتاً خوب است، مادام که چیزی از خارج وی را به فساد نکشانیده است، همچنان خوب باقی می ماند."

مهمتر و بالاتر از نظر "روسو"، نظر صائب و استوار اسلام در این باره است. پیامبر اکرم (ص) فرمایش معروفی درباره فطرت پاک انسان دارند: كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَدُّ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَاؤُهُ يَهُودِيَّةٍ أَوْ نَصْرَانِيَّةٍ أَوْ يَمَجَسَانِيَّةٍ هر نوزادی بر فطرت خود (توحید) متولد می شود. این پدر و مادر (و بزرگسالان و عوامل خارجی) هستند که وی را



هم او را در انتخاب عقیده آزاد گذاشته و اندیشه‌ای را به او تحمیل نکرده است:

“لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ (سوره بقره، آیه ۲۵۶)

“قَالَهُمْهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَقَهَا، وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّطَهَا (سوره شمس، آیات ۱۰-۸) اصیل‌ترین و مطمئن‌ترین معلم و مربی بشر

درون مایه‌های خود اوست، زیرا قوانین جاودانگی حیات طیبه و جوهره الهی در طبیعت بشر به ودیعه نهاده شده است و برائت رجعت به این منبع است که می‌توان به تربیت صحیح دست یافت. به قول سقراط: “مربی اصلی، ازلی و ابدی ما” فطرت” ماست و دانش فطری که برخاسته از طبیعت درونی آدمی است، بهترین راهنمای آدمی است.”

“لوفر دلاشلو” درباره روش متداول تعلیم و تربیت امروزی می‌گوید: “هرچند تربیت “مردمان را کاملتر کند... به همان اندازه مردم

تحمیل کرد، و باید به اصطلاح مراقب بود با نرمی و با نرمش عبادت را بر روح وارد کرد.”

در جستن جام جم جهان پیمودم
روزی نشستم و شبی نغنودم

ز استاد چو وصف جام جم بشنودم
خود جام جهان نمای جسم من بودم

“حافظ” نیز این نغمه را خوش می‌سراید:

سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد
وانچه خود داشت زیگانه تمنا می‌کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است
طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد

بیدلی در همه اوقات خدا با او بود
اونمی دیدش و از دور خدایا می‌کرد

دستمایه ما در این بحث این است که: از نظر اسلام وعموم انسان شناسان اندیشمند،

انسان موجودی است به لحاظ اخلاقی “خوب و پاک”. آدمی آزاد و مختار آفریده شده است، و درجهان خود را به فعل در می‌آورد. حتی خدای

می‌کنیم.)

تربیت طبیعی، رجعت به "خود" است، خودی که فراموش شده است. خود تعویض شده، خودی که در آن غرقیم، ولی از آن بیگانه‌ایم، که گفت:

من در بهار غرقم و درمن بهار نیست
در دامنم گل است و به دل غیر خار نیست
روزی عارف بزرگ "خواجه عبدالله انصاری" به همراه یکی از مریدان خویش از جاده‌ای گذر می‌کرد. "مرید" به رسم ادب پشت سر خواجه در حرکت بود، که خواجه خطاب به وی گفت: "ای پسر! پشت سر من راه مرو." مرید پیش خود گفت: خطا کردم! شاید خواجه را میل سخن و درس گفتن با من باشد. پس به سمت راست خواجه شتافت و از این سوی به راه افتاد. لحظه‌ای بعد خواجه گفت: "ای پسر! از سمت راست من راه مرو." مرید با خود گفت: خطا کردم! چه، سمت راست بزرگان جایگاه

"ظاهر سازتر" می‌گردند، زیرا تربیت پیش از هر چیز هنر "پنهان سازی" حالت "طبیعی و فطری" خویشتن آدمی است!

اندیشمند دیگری معتقد است: "همان‌گونه که "جهان" همواره از "درون" دارد و "یران" می‌شود تا "بیرون" اش آباد شود، تربیت کنونی نیز همواره آدمی را از "درون" تهی می‌کند تا "بیرون" او "زینت" یابد."

این حقیقت تربیتی در جمله "ژان پیازه" به خوبی می‌درخشد: "اگر به کودک سه روز فرصت دهید تا بطور طبیعی حقیقتی را با صرف بیش از سه روز وقت شخصاً کشف کند، به تسریع رشد او بیشتر کمک کرده‌اید تا اینکه همان مطلب را فوراً به صورت عاریه‌ای از بیرون در اختیار او بگذارید." (در اینجا توجه آن دسته از همکاران عزیز را که پرسشهای کتاب درسی را بدون اندیشه قبلی دانش‌آموزان به ایشان پاسخ می‌دهند، به این سخن پیازه جلب



سهمیه شیر، گوسفند را برای خود و خرگوش را سهم روباه تعیین کرد. شیر مفرور و مستبد خشمگین شده، گرگ را درید، و جسدش را در گوشه‌ای انداخت. آنگاه از روباه خواست تا لاشه‌ها را تقسیم کند. روباه (که فهمیده بود توانایی و جرأت حق‌گویی و اجرای عدالت را ندارد، ریاکارانه و منافقانه) گفت: گاو مخصوص ناهار، گوسفند برای شام و خرگوش ویژه صبحانه سلطان باشد!! شیر مفرورانه پوزخندی زد، و ضمن تحسین روباه از او پرسید: این گونه تقسیم را از که آموختی؟ روباه در حالی که به پیکر پاره پاره گرگ اشاره می‌کرد گفت: "از او!!"

نمی‌دانم آیا فیلم مشق شب اثر آقای "کیارستمی" و اظهار نظر کودکان را در این فیلم نسبت به رفتار والدین خود، به ویژه زیرکی کودکان در دادن پاسخ‌های مقبول‌نما و دیگر پسندها را دیده‌اید و شنیده‌اید؟ در این فیلم صحنه‌ای را نشان می‌دهد که از کودک سؤال می‌کنند: آیا مشق شب (تکلیف) را بیشتر دوست داری یا کارتون‌ها؟! کودک که احساس می‌کند باید فرد مصاحبه‌گر (معلم یا بزرگسال) را خشنود سازد، سعی می‌کند پاسخی بدهد که مورد پسند او باشد. (ریا و تظاهر و دروغ‌گویی) می‌گوید: مشق شب را بیشتر دوست دارم!! و مصاحبه‌گر هم او را تشویق می‌کند. (یعنی او را تحسین می‌کند که آفرین! خوب بلدی تظاهر بکنی!). در واقع ریا و دروغ را به او یاد می‌دهیم و او را تشویق می‌کنیم خودش نباشد، بلکه مثل ما بفهمد، مثل ما بیندیشد و خودش را مخفی کند!!

چنین تربیتی منجر بدان می‌شود که هنگامی که می‌خواهید لزوم اطاعت را به کودکان

میردان ارشد است! پس از سمت چپ خواجه قدم در راه نهاد. لختی گذشت و خواجه گفت: "ای پسر! از سمت چپ من راه مرو." مرید نهیب زد: باز خطا کردم. چه، من باید پیشاپیش خواجه راه بروم تا هم راه را بر او باز کنم و هم مانع تابش اشعه خورشید بر رخسارش گردم و چنین کرد. اما اندکی بعد خواجه برای مرتبه چهارم او را به خود خواند و گفت: "ای پسر! پیشاپیش من راه مرو." مرید حیران از اینکه چه کند به خواجه گفت: "نه پشت سر شما، نه سمت راست و چپ و نه پیشاپیش. پس از کدام سمت حرکت کنم؟" خواجه گفت: "ای پسر! راه خویش دریاب و از آن سوی برو!!"

(نقل از "رسائل خواجه عبدالله انصاری")
خواجه مرید خود را به استقلال دعوت می‌کند و به تفکر فعال. او را از تقلید کورکورانه باز می‌دارد و راه عارفانه و آگاهانه را به او می‌نمایاند. "راه خویش دریاب!!" خود بیندیش راه تو کجاست؟ و هدف تو چیست؟ از آن سوی برو!! اما اگر ما به فرزند و یا شاگرد خود از ترس انحراف احتمالی اجازه تفکر و رشد و شکوفایی اندیشه را ندهیم، جسمش رشد می‌کند، اما عقلش نه! اگر مبتکر نشد ناگزیر مقلد می‌شود. جرأت تفکر و شهامت تعقل از او سلب می‌شود، اندیشه‌اش مرعوب است! و اراده‌اش مسلوب! درباره هیچ موضوعی نظری ندارد تا اظهار کند، و نظریه‌ای ندارد تا ابراز نماید.

در تمثیلات نقل می‌کنند: "روزی شیری، گرگی و روباهی به شکار رفتند. گاو، گوسفندی و خرگوشی شکار کردند. شیر، از گرگ خواست کار تقسیم صید را به عهده گیرد. گرگ بر حسب بزرگی صیاد و صید، گاو را

در لوای دلایل ظاهری و خواسته‌های دیگرپسند پنهان دارند، با دست خود (ناخواسته و ناخودآگاه) و ادارشان کرده‌اید که دائماً گولتان زده، با پنهان کاری و ریاکاری اخلاق واقعی خود را از شما مخفی نمایند.

ممکن است بگوئید که رعایت قوانین و مقررات اجتماعی باید از روی باور درونی صورت گیرد و با کنترل وجدانی و اخلاقی همراه باشد، ولی می‌بینیم که افراد به تبع منابع کنترل بیرونی (جریمه، مجازات، زندان...) مجبور به اطاعت می‌شوند. حق باشماست ولی مگر فراموش کرده‌اید که افراد کنونی همان کودکان دیروزی هستند که بد تربیت شده‌اند و آنها را این‌گونه که هم اکنون هستند، پرورش داده‌اند. لذا باید کودکان را طوری تربیت کرد که وقتی بزرگ شدند بدون جبر و زور و مشوق‌های بیرونی به وظایف خود عمل نمایند. زیرا "نظم طبیعی" غیر از این نیست و آدم عاقل که بطور طبیعی تربیت شده باشد احتیاج به کنترل بیرونی برای رعایت قوانین ندارد! در واقع هرگاه وزن محرک‌های کنترل کننده بیرونی (تشویق و تنبیه) بیش از محرک‌های کنترل کننده درونی (شوق و خوف) باشد، رفتار کودک دائماً باید از منابع بیرون خط بگیرد و به انتظار دریافت محرک‌های بیرونی بماند. فاجعه‌ای که هم‌اکنون در تعلیم و تربیت رخ داده است تربیت بُکسلی!! و یدک کشیده است!! یعنی دائماً باید اعمال و رفتار متربی را بدون موتور درونی بُکسل کنیم!! نقل می‌کنند مسلمان ساده لوحی بدون توجه به سائقه‌های درونی، قصد هدایت یکی از پیروان فرقه ظالهای را داشته، به او پیشنهاد می‌کند که هر شب به مسجد بیاید، نماز بخواند و از نانوا به حساب او نان مصرفی خانه

قبولانید، بی‌آنکه متوجه باشید، به دلایلی که برای متقاعد ساختن آنها می‌آوردید، زور و چاپلوسی، وعده و وعید را اضافه می‌کنید. در نتیجه کودکان وانمود می‌کنند که با دلایل شما متقاعد شده‌اند. آنان به خوبی می‌فهمند که فرمانبرداری برایشان مفید، و سرکشی مضر است!! لیکن چون شما فقط چیزهایی را از کودکان می‌خواهید که مخالف طبعشان است و چون همیشه انجام اراده دیگری و دیگران به آنان تحمیل شده است، لذا در پنهان آنچه را که خودشان مایل هستند، انجام می‌دهند، زیرا خاطر جمع هستند که اگر نافرمانی آنان پنهان بماند کار بدی نکرده‌اند!! ولی اگر خطایشان آشکار شود از ترس بیشتر صدمه دیدن به تقصیر خود اعتراف می‌نمایند. به عبارت دیگر انجام وظیفه متناسب با قابلیت‌های طبیعی آنها نیست و هیچ کس پیدا نمی‌شود که بتواند دلایلی متناسب با سن آنها، فهم آنها، نیاز و انگیزه آنها برایشان بیاورد، لذا ترس از مجازات و امید بخشوده شدن آنها را وادار می‌سازد هر آن‌گونه که شما می‌پسندید آنها اعتراف نمایند و شما تصور می‌کنید که آنها را متقاعد کرده‌اید، در صورتی که فقط خسته و مرعوبشان نموده‌اید!!

نتیجه این کار چیست؟ اولاً چون وظیفه‌ای را که نمی‌فهمند بر آنها تحمیل کرده‌اید ایشان را از ظلم خود ناراضی ساخته، از محبت خود روی‌گردان کرده‌اید. دیگر آنکه به آنها یاد داده‌اید که افرادی دروغگو، دورو، متقلب، چاپلوس و ترسو باشند تا پاداشی را که استحقاق ندارند، بگیرند و یا از مجازاتی که درخور آنند فرار کنند و بالاخره چون ایشان را عادت داده‌اید که همیشه انگیزه‌ها و خواسته‌های حقیقی خود را

"زان ژاک روسو" از دستکارهای ناشیانه بزرگسالان در تربیت کودکان به فریاد می آید که: "اگر می توانستیم هیچ اقدامی در تربیت نکنیم، چقدر به تربیت شدن کمک می کردیم. زیرا آن کس که می خواهد برخلاف قوانین طبیعت پرورش دهد دچار اشتباه می شود، پس بهترین است که کودک را به حال خود واگذارد تا لاقبل بد تربیت نشود!!"

اگر کودک خدا را دیرتر بشناسد بهتر است از اینکه در ذهن خود برای او صفاتی تصور کند که لایق شأن و مقام او نباشد و اگر ما این گونه بد شناسانیم چقدر به شناخت طبیعی و فطری او از خدا کمک کرده ایم.

بعضی مریبان دلسوز می خواهند رفتارهای دینی و اخلاقی بزرگسالان را به کودک بیاموزند، ولی چون این طرز رفتار به طور طبیعی و براساس قابلیت های ذهنی و عاطفی از طرف کودک پذیرفته نمی شود، کودک از اخلاق چیزی جز رفتار تظاهری و دروغگویی یاد نمی گیرد. و اگر این رفتارها را زودتر از موقع مناسب یاد بگیرد بیم آن می رود که هرگز آن را خوب نفهمد و از روی عشق و علاقه نپذیرد!! برای حلایوت ذائقه، سخن را با یک رباعی شیرین از نیما یوشیج پایان می دهیم:

گل با گل زرد گفت: زرد ارچه نکوست

سرخی دهمت که جلوه گیرد رگ و پوست

گفتش گل زرد: راست گفتی، اما

من جامه عاریت نمی دارم دوست

در کسب رضای حق موفق باشید.

خود را بگیرد. این کار مدتی انجام می گیرد. مسلمان به خیال اینکه اقامه نماز کم کم به صورت عادت درمی آید، و آن فرد گمراه هدایت می شود تحویل نان را به آن شخص قطع می کند و او هم در برابر، آمدن به مسجد و نماز خواندن را ترک می کند و وقتی مسلمان به او می گوید دیگر از نان رایگان خبری نیست او پاسخ می دهد من هم دیگر نماز نمی خوانم! تازه آن وقتها هم که می خواندم بدون وضو بودم!!!

این بحث را با طرح یک شبهه و پاسخ آن، به پایان می بریم. ممکن است از طرح بعضی مطالب تازه و بکر، این سؤال به ذهن بعضی برسد که: چگونه ممکن است "تربیت نکردن" به فرایند "تربیت شدن" کودک یاری برساند؟ و نیز "یاد ندادن" به یاد گرفتن او، "نقش ندادن" به "نقش پذیرفتن" او و "دینی نکردن" به "دینی شدن" او کمک نماید؟ در پاسخ به استحضار عزیزان می رسانم که امام جعفر صادق (ع) می فرمایند: العامل علی غیر بصیرة کالسائر علی غیر الطريق لاتزید سرعة السیر الا بعداً.

(اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۵۴)

"هرکس که بدون بصیرت به عملی اقدام نماید، همچون پوینده ای است که هرچقدر سریعتر حرکت کند از هدف دورتر می گردد." در چنین شرایطی اگر حرکت نکنیم و کاری انجام ندهیم به هدف نزدیکتر هستیم تا اینکه با شتابی کودکانه و با هدفی نامعلوم حرکت نماییم. آیا این حدیث تکان دهنده رسول اکرم (ص) را شنیده اید: "من عمل علی غیر علم کان ما یفسد اکثر مما یصلح"

(اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۵۵)

"هرکس بدون آگاهی اقدام به کاری نماید، بیش از آنکه اصلاح کند تباه خواهد کرد."